

فراغزل انتظار

حامد حجتی

و خنده مرده بود،
در نگاه های سرد ...
آسمان شهر پر ترک
پر از بهانه های این و ... آن
کسی نمی نوشت
نامه ...
هیچ کس
در آن سکوت
سراغ قلب های پاک را نمی گرفت
و ... بی امان
شکسته می شد
آسمان ...
کوه ...
آفتاب ...
رود ...
درست مثل حرمت امام ...
آخر الزمان رسیده بود
و هیچ کس
به یاد شمعدانی کنار پنجره نبود ...
قلب های تیره
در میان سنگفرش کوچه
له شدند
و بی ستاره ماند
دوباره خلوت غریب بی کران کهکشان
و ریگ های شهر
سهم کفش هایمان شدند
هیچ کس صاف و ساده نیست
هیچ کس
در این زمان
شهرها ...
پر از ترک ...
پر از گسل ...
ولی
بدان که عشق
آبی نهفته ای است
در وجودمان
□
هنوز صبح
صبح جمعه
صبح عشق و انتظار
صبح ندبه های یار می رسد ز ره ...
زمان ... شبیه یک بهار ناب تازه می شود
و عشق
شبنمی است
روی برگ های چشم هایمان
کسی
نفس به نبض لحظه هایمان سپرده است
که عاشقانه می رسد
و دست های آسمان
قنوت می شوند در برابرش
و می رسیم همه
به دست بوسی «امام جمعه جهان»

و خنده مرده بود، در نگاه های سرد ... آسمان
شهر پر ترک، پر از بهانه های این و آن
کسی نمی نوشت نامه، هیچ کس در آن سکوت
سراغ قلب های پاک را نمی گرفت و ... بی امان
شکسته می شد آسمان ... کوه ... آفتاب ... رود ...
درست مثل حرمت امام ... آخر الزمان
رسیده بود و هیچ کس به یاد شمعدانی
کنار پنجره نبود قلب های تیره در میان
سنگفرش کوچه له شدند و بی ستاره ماند
دوباره خلوت غریب بی کران کهکشان
و ریگ های شهر، سهم کفش هایمان شدند
که هیچ صاف و ساده نیست هیچ کس در این زمان
شهرها ... پر از ترک ... پر از گسل ... ولی بدان
که عشق آبی نهفته ای است در وجودمان
□
هنوز صبح، صبح جمعه، صبح عشق و انتظار ...
صبح ندبه های یار می رسد ز ره ... زمان ...
شبیه یک بهار ناب تازه می شود، و عشق ...
شبنمی است روی برگ های چشم هایمان
کسی نفس به نبض لحظه هایمان سپرده است
که عاشقانه می رسد، و دست های آسمان
قنوت می شوند در برابرش، و می رسیم
همه به دست بوسی «امام جمعه جهان»